

راه رفتن روی طناب در ارتفاع، در شب

نقدی بر مجموعه داستان «غیر قابل چاپ»

◆ سیدجمال حیدری

صله

سوی مضامین با تم طنز و گزنده که در جلدی خود شایسته تامل و مرشکافی است.

از شخصی که صاحب آثار ارزش و ماندگاری چون «کشتی پهلو گرفته» و «عشق، پسر و پدر» است، نگاه ارائه اثری که تمامی شخصیت‌های محوری و پیش‌رنده آنها زنان هستند آن هم زبان امروزی، شاید در نگاه اول تعجب‌برانگیز باشد، اما در آن جا که هنرمند را رسالتی است بر فروش که در مقاطعی چنین که وصف گذشت، هنرمند را وادار به عکس‌العمل می‌کند تا دردمنده قلم به دست گرفته، آینه‌ای باشد از برای انمکس و بازتاب آن چه مای نیمه و می شنویم اما این تفاوت از کنار آن می‌گذریم، غافل از این که این تضای چه تأثیرات عمیق و بنیادینی بر اجتماع خواهد داشت.

شجاعتی این بار با مجموعه داستان «غیر قابل چاپ» که شامل ۹ داستان کوتاه، اجتماعی با تم تلخ و گاه گزنده که تا حدودی در برخی موارد تا مرز سیاهی نیز پیش می‌رود، نشان می‌دهد که نه تنها در مضامین مذهبی که در خلق موقعیت‌های امروزی و طنز نیز، توانمند و موفق است و این موقفت را در فروش کامل چاپ اول این اثر در نمایشگاه بین‌المللی کتاب ثبت کرد. آن هم در شرایطی که کتاب و کتابخوانی نیز تحت‌الشعاع همان بحران اقتصادی، از چرخه زندگی مدرن امروز خارج شده و در هیچ اولوی از اولویت‌های زندگی مردم قرار ندارد!

نام کتاب: غیر قابل چاپ

نویسنده: سیدمهدی شجاعی

ناشر: نشر نیستان

تعداد صفحات: ۱۰۴ صفحه

و تنی جامعه‌ای بحران زده شد، آن هم بحران اقتصادی، مسلماً آسیب‌پذیرترین جریله‌ها را می‌توان در روابط فردی و خصوصی افراد آن جامعه یافت که ملجاء تنش‌ها و زنده‌نجاها خواهد بود، چرا که سوء استفاده‌ها، منفعت‌طلبی‌ها و حتی گنجان زندگی از قبل این ناهنجاری‌ها، کمترین حواشی چنین وضعیتی است که متأسفانه جامعه «امروزی» ما را در بر گرفته است.

شاید عبارت «امروزی» در قاموس ادب و هنر که بی‌مرزگی زمان و مکان است، «لبا و ناخوددنی» با صواب باشد، اما وقتی در چنین جامعه‌ای که دگرش رفته، نست و دل هنرمند و خواش به سوی می‌رود که مضامین مبتلا به را جامتا با اثرش می‌کند، دیگر ناگزیر از به کارگیری چنین عبارتی هستیم، هر چند که برای اثر «تاریخ مصرف» تعیین کند که خود انگ و ضعف بزرگی بر اثر است! باین چند جمله می‌خواهیم مدخلی برای ورود به نقد بیابیم، نقد یک مجموعه داستان که از نویسندگانی نام‌آشناست، سیدمهدی شجاعی که از اهالی ادب معاصر است و دستی بر آتش ادبیات مذهبی دارد و دستی نیز گاه به

موقفت شجاعی در این اثر، آن هم در جذب مخاطب کتاب گریز را می توان این گونه تفسیر کرد که نویسنده در انتخاب مضامین داستان هاموق و امتیازمند است، چرا که اولین گام که همان گزینش است، خود مرحله پس دشوار و سرنوشت سازی است، چه بسا بسیاری را می شناسیم که ابتدا انتخاشان اشتباه بوده و ثمره کارشان نیز بی حاصل و بوج. پس انتخاب یا گزینش شجاعی گزینش بجا و مخاطب پسند است. دیگر این که نویسنده در عین نمایش ناهنجاری ها، توانسته خط قرمزها را هوشیارانه مدنظر قرار دهد و با ایما و اشاره به نحوی که میزها و مدعی العموم ها نتوانند سدها هفت شوند این زورق را به سلامت به مقصود برساند. اما داستانشان:



۲. «آتابهای شرقی»

در این داستان کوتاه که باورپذیر و زیاست، طی آن نویسنده به سراغ زنی می رود که از مرفهتین سواستفاده کرده و مرددلی هوسران را سرکبسه می کند، اما در موقعیتی که توصیفش در این داستان کوتاه آمده دستش زومی شود و بالاخره از یک مرد، در دست می خورد. نه تنها نویسنده سوزده مخاطب را به دنبال خود می کشد، بلکه گره گشایی معماگونه اثر توسط نویسنده نیز، قابل توجه است و داستانی خردانی و هشداردهنده و اشاعدهم با این تذکر که خیلی مرده و خند خانم هست!!

۳. «من به یک لیلی محتاجم»

داستان کوتاه سوم به سرگنگی یک جوان اشاره دارد که به دنبال لیلی است و مجنون است به نام «فواد» که دوستانش از درک او عاجز می مانند و سرانجام این مجنون گم می شود، و همین! اثر آن قدر مهم و گنگ است که به یک طرح می مند تا داستان، چون گلی گویی و نیرفراختن به جزئیات ضروری و لازم اثر را از یک طرح برای داستان شدن، فراتر نمی رود در سطوح می مند تا به عمق و ککاش رسد که نمی رسد! البته پایان مهم تر از آن، هیچ کمک یا توفیق برای اثر نیست.

۴. «چشم در برابر چشم»

اخلاقی ترین داستان این مجموعه، همین داستان است که بسیار گمرا و جذاب جلوه می کند و قضایای عرفانی و ارزشی می آفریند از این قرائت: «مردی بدون اطلاع و آگاهی، در نگاه اول عاشق زنی می شود که دست بر قضا همسر مرانش است و غافل از این رابطه، به مرانش نشانی زن را می دهد و از او می خواهد تا واسطه شود و او را به آن زن برساند. مراد همسرش را طلاق داده و بعد از گذشت عده، به عقد مریدش در می آورد اما مرید بعد از وصل با جهره عیوس و گرفتار زن مواجه می شود تا این که این راز مرید به مریدش توسط زن فاش می شود و با فاش شدن این راز، مرید با چاقویی چشمان خود را می درد با این توجیه که: «به مرشد بگو این جزای کسی است که به نموس ریفقت چشم بدوزد.» (ص ۲۸)

این داستان، اخلاقی ترین داستان این مجموعه است، چون بار ارزشی

۱ «شبهه یک هنرپیشه خارجی»

که با این عبارت شروع می شود: «این داستان در سال ۱۳۵۶ نوشته شده است.» و در آن به تش یک زن و مرد غریبه که کارشان به کلاتری می کشد، اشاره شده است.

این داستان کوتاه هیچ بار محتوایی و حتی امتیاز ساختاری ندارد و در کارنامه صاحب اثر به هیچ روی کار قابل توجهی نیست. جدایی از این که سرشار از اغراق و غلوهای خنده دار است که بازم به بدفرجامی اثر سوری نمی بختند، همین!

در این اثر، نویسنده نیم نگاهی به وضع آشفته کلاتری ها دارد، اما برای عبور و سلامت از سیزی ها، تاریخ نگارش داستان را سال ۱۳۵۶ ذکر کرده است، اما راستی در این سال ذکر شده چیزی به نام موبایل وجود داشته یا اختراع شده بود؟! البته بازم نویسنده در پایان پریشی باز کرده به این مضمون: «ممکن است عده ای اشکال بگیرند که در سال ۱۳۵۶ هنوز موبایل اختراع نشده بوده. اشکال وارد است. این بخش بعداً به داستان اضافه شده است.» (ص ۱۲) اغراق بیش از حد به کار لطمه زده و عنصر باورپذیری آن را شدیداً آسیب پذیر نموده است.

ساختار فنی اثر نیز، هیچ امتیازمند نیست و مورد دقت در یا چشمگیری ندارد.

آن به هم برای زمان ماکه نگاه‌ها حرام جریحترنده هشتادری است بس
بجا او هم دیواریم که کار ساز!

نثر این اثر نیز سعی دارد با نفاذسازی اثر همراهی کند که تا حدودی
موفق است و فضایی بی مرز و نا حدودی دور از زمان ما را پیش می‌کشد
که چالاک‌تری نثر در این افتاب به یاری آمده و کار را قابل توجه کرده است.

۵. «لیاس خواب صوتی»

باز هم صحبت از بی‌مهری برخی خانم‌هاست که نسبت به هدیه
همسرانشان بی تفاوت‌اند و کار را به جایی می‌رسانند که مرد خانه از سر
چهارراه زنی فلک زده که گردو می‌فروشد را سوار ماشینش می‌کند و به
خانه می‌آورد تا «لیاس خواب صوتی» را بپوشد، آن هم در مقابل مرد، تا
مرد ببیند این لیس در تن زن، چال هر زنی، چه شکلی است. همین!

بیچاره زنی که همراه مرد برای مدکن شدن می‌آید، هم فنیای غم‌انگیزی
دارد. او هم شوهری داشته متصادف آن زمان است و او به ناچار
سرچهارراه گردو فروشی می‌کند.

خواننده وقتی همراه زن و مردی می‌شود که حالا در خانه
تنها هستند، انتظار آلوده شدن شخصیتها در نغمش قوت می‌گیرد
اما یادمان باشد که شجاعی نویسنده متعهدی است و این تعهد را
در ادامه و بخصوص پایان اثر که مرد زن گردو فروش را به سلامت به
سرچهارراه برمی‌گرداند، می‌بینیم. راستی مگر می‌شود زن و مرد جوانی
که نامحرمند و تنها، آلوده نشوند؛ حتماً می‌شود و این را شجاعی به
تصویر کشیده است، البته نمونه‌های بسیاری در این‌همه داریم که از
ذکر این حوصله بیرون است.

۶ «راه چهارم» تلخ تر از زهر»

حتماً انتظار داریم در اثری که به عیب و ایرادهای خانم‌ها اشاره دارد،
به موضوع خیانت زنی به شوهرش نیز اشاره‌ای شده باشد هر چند این
خیانت، تصویری ذهنی، آن هم توسط مردی بدبین باشد و باقی قضایا!
به تصور مردی، زنش به او خیانت کرده و حالا مرد چند راه پیش روی
او می‌گذارد: «یک راه کشتن توست! راه دوم کشتن ارست، راه سوم کشتن
هر دوی شماست و راه چهارم این است من از تو جدایی شوم و تو با او ازدواج
می‌کنی، راه چهارم این است.» (ص ۵۹)

علت این به ظاهر خیانت، روشن نیست و لایه‌های عجیب آن را همچون هلالی
در بر گرفته است و کار با هم به نظر نترانه و طرح گویه از کار درآمده است.

۷. «همیشه پای یک زن در میان است»

«همیشه پای یک زن در میان است» (ص ۶۵) این اعتقاد مهم و قطعی پدر
راوی این داستان کوتاه است که برایمان به صورتی مستقیم نقل می‌شود. البته
داستان در زمانهای جناب و سنگت‌انگیز دارد که طی آن نویسنده به مشکل
یک سرعرب، با همان راوی داستان، که قاضی دادگاه جلوی نثری را به خاطر
جناب یک مقاله می‌گیرد و پدر راوی به پسرش ثابت می‌کند که پشت این قضیه
هم پای یک زن در میان است و جناب این که بعد از آسمان و زمین کردن‌های
بسیار، نویسنده ثابت می‌کند که پای یک زن در میان است؛ آن هم به نحوی که
دادگستری به شکلی زیرکانه زیر سؤال می‌رود و این جالب از مواضعی است که
احتمال سقوط نویسنده از روی طاقب آن هم از ارتفاع در شب غریب به یقین
است؛ اما از آنجایی مثل شجاعی که مرد و گردو فروزگار چشیده و از خلی به پختگی
رسیده مسلماً، انتظار سلامت می‌رود که چنین است و او به سلامت عبور می‌کند.
بهر است بیشتر از این قضیه را تشکیلیم، چون این اثر برای جاهلی هندی باز هم
یابد از معنی هماغویر کند، پس...!

۸ «خبر مرگ»

خبر مرگ حاج دادوود که بیست سال پیش از همرش جدا شده و پسرش
در آمریکاست و حالا راهی ایران شده توسط دو شناسل به پسرش داده می‌شود
در این داستان کوتاه نقش زن بسیار کم رنگ است و با سایر داستانها تناسب
مضمونی ندارد، اما به هر حال جزو داستانهایی این مجموعه است و البته جزو
داستانهای میفید و کم رنگ این مجموعه؛ که در حد یک طرح و کلی گویی
صرف باقی می‌ماند و حرفی برای گفتن ندارد همین!

۹ «غیر قابل چاپ»

آخرین و جنجالی ترین داستان این مجموعه است که به زود بندهای
یک زن اشاره دارد که تلاش کانی به خرج می‌دهد تا کتاب (نمایشنامه) اش
توسط یک ناشر معتبر منتشر شود و جناب این که در این میان، به فساد رخنه
کرده میان سردمداران حکومت، از وزیر گرفته تا دیگران، اشاره کرده و
همگی را مفسد نشان می‌دهد و با کاپیه و غیر مستقیم گویی برده از ناسد جاری
در سیستم جامعه برمی‌دارد که در جایی خود قابل بحث و تأویل است و بیشتر
از این دو این جانی گویم و نمی‌نویسیم چون به صلاح نیست!!

در مجموع، همدی شجاعی کلری از نظر ساختار متوسط و از نظر محتوا،
علمه پسند و موفق ارائه کرده است که ضعف‌های بسیاری دارد اما انتخاب و
گریزش هوشمندانه او در سوزن‌دهان ضعف‌ها را پوشش داده و تحت الشعاع
قرار داده است. ■